

فرهنگ به مثابه قدرت در روابط بین‌الملل

قدرت فرهنگ در برابر فرهنگ قدرت

محمد حسین جمشیدی^۱ فرزانه نقدی^۲

تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۵/۲۸

چکیده

در مطالعات بین‌الملل غالباً قدرت مادی و سخت هسته اصلی و تعیین‌کننده میزان قدرت و نوع روابط میان دولت‌ها بوده است. اما پس از جنگ سرد، قدرت مادی به‌تنهایی پاسخ‌گوی نیاز جوامع انسانی نیست و شکل دیگری از قدرت که پایه‌های آن را مبانی ارزشی- هویتی و فرهنگی تشکیل می‌دهد، اهمیت بیشتری یافته است. فرهنگ و روابط فرهنگی چنان در ابعاد همه‌جانبه زندگی دولت- ملت‌ها تنیده شده است که امروزه روابط بین‌الملل را روابط میان فرهنگ‌ها تعبیر می‌کنند. کشوری موفق است که بتواند از طریق فرهنگ، ارزش و ایدئولوژی خود اندیشه و ترجیحات دیگر دولت- ملت‌ها را تحت‌تاثیر قرار داده و گفتمان و نظم بین‌الملل را در جهت مبانی فرهنگی- ارزشی خود هدایت کند. نظر به اهمیت نقش قدرت دولت‌ها در تنظیم روابط خارجی و چرخش قدرت از نوع سخت به نرم، این مقاله تمرکز را بر بررسی یکی از ابعاد مهم قدرت نرم در روابط میان کشورها و افزایش پرستیژ و قدرت دولت‌ها در نظام بین‌المللی بنانهاده، سؤال اصلی این است که فرهنگ و مولفه‌های فرهنگی چگونه می‌توانند در افزایش قدرت در تعاملات میان دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی مؤثر واقع شوند؟ این نوشتار به‌مثابه تحقیقی بنیادی با رویکرد تحلیلی تبیینی و استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای و اسنادی، به شناسایی عناصر فرهنگی و تحلیل رابطه این عناصر با افزایش قدرت تاثیرگذاری دولت می‌پردازد و نشان می‌دهد که دولت‌ها چگونه می‌توانند به‌واسطه هنجارهای معنایی و گفتمان‌های ارزشی، روابط خود با دیگر دولت‌ها را در جهت اهداف و منافع و در نتیجه افزایش قدرت نفوذ خود مدیریت نمایند.

واژگان کلیدی: قدرت، قدرت نرم، فرهنگ، روابط فرهنگی، روابط بین‌الملل.

۱- عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

نویسنده مسئول، ایمیل: Jamshidi@modares.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

انسان نه تنها به مثابه حیوان مدنی به تعبیری فلسفی که در بعد فردی نیز جویای قدرت است. کمال طلبی انسان که ریشه در ذات و فطرت او دارد، وی را به سمت قدرت به مثابه کمال- در برابر ضعف که از مقوله نقص و ذاتا مورد تنفر انسان هست - سوق می‌دهد. تلاش انسان و نهادهای مدنی و سیاسی وی در جهت رسیدن به قدرت و حفظ و توزیع و گسترش آن اندیشمندان را به مطالعه و بررسی قدرت در ابعاد گوناگونش واداشته است. در نتیجه، مطالعه روابط میان دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی عرصه بین‌الملل همواره از اهمیت قابل توجهی برخوردار بوده است و پژوهشگران مطالعات گسترده‌ای را در خصوص نقش قدرت در روابط میان ملل انجام داده‌اند. در دوران معاصر، پیامدهای ناگوار جنگ‌های جهانی، رقابت‌های سیاسی، پدیده‌های فراملی مؤثر بر روابط دولتها و نیاز فزاینده جوامع برای تأمین امنیت و بقا بیش‌ازپیش باعث شد که قدرت محور اصلی نظریات بین‌الملل را تشکیل دهد. در ادامه تلاش‌های پژوهشی و نظری در باب قدرت و ابعاد و نقش و کارکرد آن، بحث رابطه‌ای بودن قدرت مورد توجه قرار گرفت بدین معنا که یک کنشگر با قدرت خود چه کاری می‌تواند انجام دهد (قدرت برای ۱) و چگونه آن را نسبت به کنشگر دیگری به کار می‌گیرد (قدرت بر ۲)، یعنی فرآیندی تعاملی که یک دولت می‌تواند طی روابط معنایی و هنجاری دیگری را وادار به انجام کاری برخلاف میل باطنی‌اش کند. در این نگرش فرآیندی، به تدریج، قدرت از ماهیت کاملاً سخت و مادی فاصله گرفته و جنبه فرهنگی، معنوی و نرم آن نیز مورد توجه قرار گرفت که بیانگر نقش و کارکرد فرهنگ در روابط بین‌الملل بود.

بر این مبنای و به رغم گسترش آگاهی نسبت به اهمیت نقش فرهنگ و افزایش نقش جذابیت سیاسی کشورها در روابط بین‌الملل، به نظر می‌رسد آن‌چنان‌که شایسته است به جایگاه فرهنگ در تنظیم روابط بین‌دولتها و نهادهای بین‌المللی پرداخته نشده است. با وجود اینکه اعمال قدرت از طریق عناصر فرهنگی ارزش محور، هزینه‌های پایین‌تری را به همراه دارد اما، به دلیل پیچیدگی عملکرد عناصر فرهنگی، دولت‌ها در تنظیم روابط

1 Power for
2 Power at

خود همچنان اولویت را به قدرت سخت می‌دهند. بر این مبنا، سؤال اصلی مقاله این است که فرهنگ و مولفه‌های فرهنگی چگونه می‌توانند در افزایش قدرت در تعاملات میان دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی مؤثر واقع شوند؟ در پاسخ این فرضیه را مطرح می‌کنیم که فرهنگ می‌تواند نقش قابل توجهی در پیکربندی و هدایت هنجارها، واسطه‌ها و گفتمان‌های معنایی اجتماعی مشترک، تغییر ذهنیت و تعاملات بین دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی و همچنین تنظیم رابطه قدرت میان دولت‌ها و حل اختلافات و بحران‌های بین‌المللی ایفا نماید. به عبارت دیگر، دولتی که در شکل‌دهی به واسطه‌های معنایی اجتماعی (ایجاد گفتمان‌های ارزش-محور و جهت‌دهی به ذهنیت کنشگران) تأثیرگذاری بیشتری را ایجاد کند، موفق‌تر است.

به‌منظور آزمون فرضیه فوق، با بهره‌گیری از روش تحلیلی-تبیینی، ضمن تمرکز بر متحول‌شدن ماهیت قدرت و گرایش به سمت ابزار قدرت نرم، به‌عنوان جایگزینی برای جنگ و خشونت، ابتدا بحث قدرت و شکل‌گیری قدرت نرم در روابط بین‌الملل مطرح می‌شود. سپس چگونگی گسترش نقش فرهنگ و عناصر فرهنگی به‌عنوان یکی از ارکان افزایش قدرت در نظریه‌های روابط بین‌الملل و به‌ویژه در قالب ترکیبی از دو نظریه سازه‌انگاری و قدرت نرم مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در ادامه با ارائه شواهدی از شکل‌گیری دیپلماسی فرهنگی و فرهنگ استراتژیک، تحولات روابط بین‌الملل و چگونگی شکل‌گیری هنجارها و گفتمان‌های معنایی حاکم بر رفتار و سیاست‌گذاری و تعیین خط و مشی دولت‌ها تحت تأثیر فرهنگ و عناصر فرهنگی تبیین می‌شود. داده‌های لازم برای تبیین رابطه معنادار بین متغیرها نیز از طریق مراجعه به پایگاه داده‌های کتابخانه‌ای و اسنادی گردآوری شده است.

۱. ادبیات پژوهش و نوآوری

در مجموعه مقالات "مفاهیم فرهنگ و روابط فرهنگی"، (موکو و تامپسون، ۱۳۷۴) به عدم توجه شایسته سیاست‌مداران به نقش روابط و دیپلماسی فرهنگی در روابط با سایر دولت‌ها اشاره و در مقاله تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های سیاست و روابط

بین‌الملل (رضایی و ترابی، ۱۳۸۹) از بی‌توجهی نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل نسبت به نقش فرهنگ انتقاد و دو رویکرد موجود در مورد نقش فرهنگ بررسی شده است: رویکردی که فرهنگ را زمینه‌ساز تقابل و تنش و رویکردی که فرهنگ را بستری برای گفتگو و تعامل در روابط بین‌الملل می‌داند.

جولی ریوز در "فرهنگ و روابط بین‌الملل" (ریوز، ۱۳۸۷) با بررسی سیر تحول فرهنگ از نگرش انسان‌گرایانه به انسان‌شناسانه، به بررسی دیدگاه‌های فرهنگی در شکل‌گیری جنگ‌های جهانی می‌پردازد. مقاله "درآمدی بر سایبر دیپلماسی و قدرت نرم در عصر جهانی شدن فرهنگ"، (زهره‌ای، ۱۳۸۹) با تمرکز بر پیشرفت‌های ارتباطی و اطلاعاتی، استفاده ابزاری قدرت‌های بزرگ از عناصر قدرت نرم در مباحث جهانی شدن و تلاش آنان برای بسط امپریالیسم فرهنگی مدنظر است و در "آموزش عالی، فرهنگ‌عامه قدرت نرم" (یاسوشی و کانل، ۱۳۸۹) با مقدمه‌ای از جوزف نای و بررسی روابط متقابل فرهنگی آمریکا و ژاپن، مبحث نفوذ متقابل فرهنگی از طریق عناصر فرهنگی در دو کشور فوق بررسی می‌شود.

بنا به کتاب "روند تحول قدرت نرم در سیاست خارجی آمریکا" (متقی، ۱۳۹۱)، آمریکا با بهره‌جویی از سیاست‌های فرهنگی و مفاهیمی مانند آزادی و حقوق بشر و استفاده از برنامه‌های تبلیغاتی و فیلم‌های اکشن بر میزان مداخله‌گرایی خود در کشورها افزوده است. در "قدرت و موازنه نرم در سیاست بین‌الملل" (نای، پاپ و دیگران، ۱۳۹۲) قدرت نرم به‌عنوان بخشی از دیپلماسی و سیاست خارجی کشورها درآمده و دولت‌ها برای حفظ منافع ملی خود از سیاست موازنه نرم استفاده می‌کنند. در "قدرت سخت، قدرت نرم: تحلیلی واقع‌گرایانه‌تر از قدرت" (Wilson, 2008) با انتقاد به نظریه‌های جریان اصلی بر توجه به قدرت نرم و ابعاد سه‌گانه آن در روابط بین‌الملل تاکید می‌شود. در مقاله "فرهنگ استراتژیک: از کلازویتز تا سازه‌نگاری" روند گسترش اهمیت فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل و نقش کلیدی آن در بحث امنیت بین‌الملل مورد مطالعه

قرار می‌گیرد. نویسنده با بررسی تاریخی نقش فرهنگ در مباحث امنیت و سیاست‌گذاری ملی نشان می‌دهد که فرهنگ چگونه در نظریه‌های بین‌الملل متحول شده و توانسته جنگ‌ها و بحران‌های بین‌المللی را تعبیر و تبیین کند. از نظر این مقاله مطالعات فرهنگی با استفاده از نظریه‌های انسان‌شناسی، مطالعات تاریخ‌شناسی جامعه‌شناسی و روانشناسی، روندی بین‌رشته‌ای را طی نموده و فرهنگ استراتژیک شکل گرفته است (Lantis, 2006) اثر حاضر با شناسایی و تحلیل رابطه میان عناصر فرهنگی و افزایش قدرت تاثیرگذاری دولت، نشان می‌دهد که دولت‌ها چگونه می‌توانند به‌واسطه هنجارهای معنایی و گفتمان‌های ارزشی، روابط خود با دیگر دولت‌ها را در جهت اهداف و منافع و در نتیجه افزایش قدرت نفوذ خود، مدیریت و رهبری نمایند.

۲. چارچوب نظری

در سیر تاریخی نظریه‌های روابط بین‌الملل، نقش قدرت و تمایل بازیگران بین‌الملل به افزایش قدرت برای حفظ بقاء و امنیت همواره بسیار پررنگ و ملموس بوده است. در طول جنگ‌های جهانی و جنگ سرد همواره ابزار مادی و نظامی قدرت مورد توجه بوده است. اما با پایان جنگ سرد و گسترش اهمیت نقش فرهنگ، با تحول نظریه‌های روابط بین‌الملل روبرو می‌شویم. یکی از نظریه‌های مرتبط با نقش فرهنگ نظریه سازه‌انگاری یا برسازی^۱ است. در نظریه سازه‌انگاری، به فرهنگ، ساختار و نقش تاثیرگذار آن در شکل‌دهی به سیاست و تصمیم‌های نخبگان سیاسی توجه ویژه‌ای شده است. بر همین اساس ما آن را به عنوان رکن اصلی چارچوب نظری این نوشتار در نظر گرفته‌ایم. برخلاف سایر نظریه‌های بین‌الملل که تاکید را بر ساختار مادی قدرت قرار می‌دهند، سازه‌انگاری تاکید را بر هنجارها، هویت و ساختار معنایی قدرت قرار می‌دهد. و به بیانی در نگاه آن، پدیده‌های انسانی و اجتماعی «مشروط و وابسته به ذهنیت‌های انسان اجتماعی، رسوم و پیمان اجتماعی هستند.» (سلیمی، ۱۳۸۸: ۴۴) و بنا به باور سازه

1. Constructivism

انگارگرایانی نظیر الکساندرونت^۱، هنجارها برساخته‌های بین‌الذهانی و فاقد ماهیت مادی هستند که در بستر تعاملات و فرهنگ اجتماعی شکل می‌گیرند. هنجارها، تعاملات و یادگیری اجتماعی در سازه‌انگاری در اولویت قرار دارند. (Karacasulu & Uzgören, 2007: 35-36) اینجاست که اعتقاد به پویایی‌های عرصه بین‌الملل از طریق انگاره‌ها، قواعد، هنجارها و فرهنگ است. (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۴)

با رشد نظریه سازه‌انگاری از دهه ۱۹۹۰ و شکل‌گیری دیدگاه ونت، مطالعات فرهنگی در روابط بین‌الملل گسترش یافت. ونت، با تاکید بر نقش هویت و ترجیحات انسانی در شکل‌دهی به سیاست‌های بازیگران عرصه بین‌الملل، بر این باور است که ترجیحات و ارزش‌ها، که در بستر تاریخ و تعاملات اجتماعی به‌طور بین‌الذهانی برساخته می‌شوند، بازیگران را به سمت انتخاب معیار مناسب در سیاست‌گذاری هدایت می‌کند. او قائل است که «بهتر است نقطه عزیمت خود در نظریه‌پردازی در مورد سیاست بین‌الملل را توزیع انگاره‌ها و به ویژه فرهنگ، در درون نظام قراردهیم و سپس نیروهای مادی را واردکنیم و نه برعکس.» (ونت، ۱۳۸۴: ۵۴۰) هادسون^۲ نیز فرهنگ را سیستمی پویا و تحول‌پذیر و بر پایه مفاهیم مشترکی تعریف می‌کند که ادراکات، ارتباطات، رفتارها و.. را در کوتاه و بلندمدت شکل می‌دهد. بنابراین، فرهنگ به‌عنوان متغیری مستقل، از توانایی شکل دادن به ترجیحات و رفتارها برخوردار است. (Lantis, 2006: 7-9)

پررنگ دیده شدن نقش فرهنگ در سازه‌انگاری به این معنا نیست که سازه‌انگارگرایان، اهمیت قدرت و منافع بازیگران را انکار می‌کنند، بلکه این پژوهشگران به دنبال ارزش و هنجارهایی هستند که منافع و ترجیحات بازیگران را شکل می‌دهند. بنابراین به‌جای تعریف سخت از قدرت، قدرت را توانایی تعیین ارزش‌ها و هنجارهای مشترکی تعریف می‌کنند که از هویت، هنجارها و ترجیحات دولت‌ها سرچشمه می‌گیرد. دولت‌ها به‌عنوان

1 Alexander Wendt
2 Hudson

بازیگران اصلی متناسب با وضعیت، هویت و منافع خود، هنجار یا ارزش‌های ترجیحی را انتخاب و اعمال می‌کنند و از آنجاکه بر اساس سازه انگارگرایان همه‌چیز از تهدید تا آنارشی می‌تواند برساخته اجتماعی بین‌الذهانی باشد، بنابراین، دولت‌ها، به‌عنوان بازیگران عرصه بین‌الملل، می‌توانند بر اساس منافع و ترجیحات خود ارزش‌ها و هنجارهای متناسب با هویت خود را شکل دهند و از طریق ارتباطات و تعاملات اجتماعی، آن را به فرهنگ ترجیحی سایر بازیگران تبدیل کنند. با این دیدگاه مفهوم بسیاری از عناصر مهم روابط بین‌الملل نظیر قدرت، تهدید، امنیت و ... در بستر تعبیر و تفسیر بین‌الذهانی دگرگون شده است. قدرت در قالب فرهنگ و ترجیحات و ارزش‌های اجتماعی بروز می‌کند و امنیت و تهدید در قالب تصاویر و رویکردهای ذهنی دولت‌ها شدت و کاهش می‌یابد. (Karacasulu & Uzgören, 2007: 37-38) اینجا است که می‌توان نه تنها نقش فرهنگ را در روابط بین‌الملل برجسته یافت بلکه فرهنگ را به مثابه قدرت و قدرت را در قالب فرهنگ و ارزش‌های معنایی مورد بررسی قرارداد. اهمیت نگرش سازه انگاری در خصوص نقش فرهنگ و ساختارهای معنایی بویژه با پیشرفت فن‌آوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی، بارزتر شده است؛ زیرا فرصت تبادل اطلاعات و اندیشه‌ها و شکل‌دادن به ترجیحات انسانی در اختیار همگان قرار گرفته است. این امر همچنین باعث شده است که به تدریج شاهد کم‌رنگ شدن نقش قدرت سخت و تأثیرپذیری بیشتر دولت-ملت‌ها از قدرت فرهنگی و نرم و توسل به موازنه نرم باشیم. نظر به فراگیری نقش روابط فرهنگی و استیلای آن بر روابط سیاسی، که حاصل ایجاد سازگاری‌ها و هماهنگی‌های ذهنی و معنایی میان جوامع است، این مقاله ضمن پذیرش جایگاه قدرت اقتصادی و سیاسی در روابط میان کنشگران سیاسی، درصدد است تا توجه ویژه‌ای را به بعد فرهنگی قدرت معطوف نماید.

از طرف دیگر یکی از ابعاد مهم قدرت فرهنگی، یا تحقق ابعاد فرهنگ قدرت، قدرت نرم است که در دوران معاصر توسط جوزف نای مورد توجه قرار گرفته است. نای، با

تاکید بر تأثیر قدرت نرم در سیاست بین الملل، معتقد است رهبرانی که در مدیریت خود مفاهیم قدرت نرم را نیز به کار گرفته‌اند، موفق‌تر بوده‌اند. او قدرت نرم را شکل دادن به ترجیحات دیگران تعریف کرده و جذابیت شخصیتی، ارزشی، سازمانی و اهداف را برای تحقق آن مهم می‌داند. (Nye, 2006: 2-4) قدرت نرم، به‌رغم ماهیت شناور خود، که بسته به ظرفیت‌ها و توانمندی‌های دولت عوامل متعددی را در برمی‌گیرد، به‌طور مشخص در سه گروه فرهنگ، اقتصاد و سیاست قابل تقسیم‌بندی است. (Kang, 2013: 7-8) در قرن حاضر فرهنگ به "باورها"، "نظام‌های فکری"، "فنون علمی"، "رسم و سنت زندگی" و هر آنچه زندگی انسان را معنا، شکل و جهت می‌بخشد و ابعاد گسترده زندگی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، اطلاق می‌شود. (احمدزاده و اسماعیلی، ۱۳۸۷: ۴۳-۴۴)

بر این اساس، چارچوب نظری این نوشتار ازدورکن اصلی یعنی نظریه سازه انگاری و نظریه قدرت نرم تشکیل شده است. در این میان بحث اصلی، رابطه میان قدرت نرم، به‌مثابه بعد فرهنگی - سیاسی قدرت، و عناصر فرهنگی و معنوی قدرت دولت می‌باشد. بر مبنای این چارچوب نظری می‌توان گفت امروزه، فرهنگ و عناصر فرهنگی در عرصه روابط بین‌الملل هم به‌مثابه منبع اصلی و اولیه تولید و افزایش قدرت موردنظر هست و هم به‌مثابه ابزار و روش و مکانیسم تحقق و توزیع و تحلیل قدرت بکار می‌آید. در نتیجه فرهنگ همانند یک کل تفکیک‌ناپذیر، هم عامل افزایش قدرت در عرصه بین‌المللی است و هم ابزار تحقق و مدیریت روابط بین دولتها و سایر نهادهای بین‌المللی است. در این معنا، امروزه، زور و قدرت نظامی و مادی جایگاه اعلای خود را در ترکیب‌بندی روابط بین‌الملل از دست داده‌است و حرف اول را فرهنگ و معنویت از طریق قدرت نرم می‌زند. بنابراین، دولتها برای بقا و تأمین منافع ملی خود می‌توانند ضمن شناسایی و تقویت عناصر فرهنگی، گسترش مرزهای فرهنگی را در نگرش سیاست خارجی و بین‌المللی خود نیز مورد توجه قرار دهند.

۳. روابط بین‌الملل و قدرت نرم

۳-۱. قدرت

در روابط بین‌الملل و سیاست جهانی قدرت هسته مرکزی و محوری را تشکیل می‌دهد. به بیانی: "قدرت جزء لاینفک زندگی بشری است که در همه ابعاد زندگی انسان از روابط بین فردی تا مبادلات تجاری و سیاسی و حتی مذهبی نفوذ کرده و می‌تواند در اشکال مختلف، خشونت‌آمیز تا مهربانانه، جلوه یابد. ماکیاوولی سیاستمداران را به تمرین قدرت و ابهت آمیخته با ترس و تهدید تشویق می‌کند." (Pallaver, 2011: 50-55)

واقع‌گرایان با تمرکز بر قدرت، نظام بین‌الملل را فاقد قدرت مرکزی می‌دانند و در جهت افزایش امنیت و قدرت حداکثری، ابزار و منابع مادی شامل جمعیت، سرزمین، منابع طبیعی، اقتصاد، نیروی نظامی و ثبات سیاسی کشور را منابع قدرت خود در نظر می‌گیرند. مورگنتا، انسان را یک حیوان سیاسی تعریف می‌کند که در جستجوی قدرت می‌رود. (Rösch, 2011: 102) گیلپین، نیز قدرت را مجموعه‌ای از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های نظامی، اقتصادی و فناورانه تعریف می‌کند. (Schmidt, 2007: 51-55) این در حالی است که در ادامه تحقیقات مربوط به قدرت، قدرت به مثابه رابطه‌ای فرهنگی و معنایی نیز دیده شد. یعنی فرآیندی تعاملی که یک دولت می‌تواند طی روابط معنایی و هنجاری دیگری را وادار به انجام کاری برخلاف میل باطنی‌اش کند. (Baldwin, 2007: 10-11) در چنین نگرشی، به تدریج، قدرت به مثابه امری فرهنگی و نرم نیز مورد توجه قرار گرفت. قدرت نرم توسط جوزف نای در ۱۹۹۰ و در مقابل استدلال‌گرایانی طرح شد که قدرت امریکا را با توجه به ساختار سخت آن رو به افول توصیف می‌کردند. (سیفی، ۱۳۹۰: ۵۸)

لانتیس، با توجه به ماهیت پویا و تحول‌پذیر فرهنگ، عوامل مؤثر در تغییرات و تحولات فرهنگی را در سه حوزه مشخص فیزیکی، سیاسی و اجتماعی / فرهنگی بیان

می‌کند. تغییرات نسلی،^۱ پیشرفت فن‌آوری‌ها و هنجارهای فراملیتی به‌عنوان منابع تاثیرگذار در تحولات فرهنگی و شکل‌گیری فرهنگ استراتژیک در کنار عوامل فیزیکی؛ جغرافیا، آب‌وهوا، منابع طبیعی، و عوامل سیاسی؛ تجربه‌های تاریخی، نظام سیاسی، باورهای نخبگان، نهادهای نظامی و عوامل فرهنگی/اجتماعی؛ افسانه‌ها و نشانه‌ها^۲ و زمینه‌های مفهومی نقش مهمی ایفا می‌کنند. رهبران سیاسی کاربران استراتژیک فرهنگ هستند که هم از هنجارها و ارزش‌ها تأثیر می‌پذیرند و هم آنها را تعریف یا محدود می‌کنند. (Lantis, 2006:18-20) منابع قدرت تبدیل‌پذیر و تغییرپذیرند و پیشرفت روزافزون فن‌آوری‌های نوین اطلاعاتی، آموزش و فرهنگ، توسعه اقتصادی و ساختارهای معنایی و همگرایی فزاینده میان همه این عوامل دامنه و سرعت انتقال یا تغییر مفاهیم و هنجارها و ضرورت توجه به نقش فرهنگ در مبحث قدرت را بیشتر کرده است. البته این به آن معنی نیست که نیروی نظامی نقش خود را از دست داده است. " (نای، ۱۳۸۷: ۹۸) واقع‌گرایان کلاسیک اولین نظریه‌پردازانی بودند که غفلت از کارکرد قدرت و تمایلات انسانی دولت‌ها برای کسب قدرت را دلیل جنگ میان کشورها اعلام کردند. از نظر ماکیاوولی، مورگنتا و... سیاست بین‌الملل، منازعه دولت‌ها برای کسب قدرت تعریف می‌شود و منابع قدرت را عوامل مادی و ثابت نظیر جغرافیا، جمعیت، آمادگی نظامی و.. تشکیل می‌دهند. اگرچه مورگنتا و کار عوامل غیرمادی نظیر دیپلماسی و تسلط بر آراء را نیز مهم می‌شمردند اما وزن بیشتر را بر قدرت نظامی و ابزار مادی قدرت قرار می‌دهند. (Nye, 2007: 170) از نظر او سه الگوی قدرت‌طلبی دولت‌ها عبارت‌اند از ۱- حفظ وضعیت موجود، ۲- افزایش قدرت (امپریالیسم) و ۳- نمایش قدرت (پرستیژ). سیاست بین‌الملل جنگ مداوم میان قدرت‌های خواستار حفظ وضعیت موجود و قدرت‌های تجدیدنظرطلب است. (Schmidt, 2007:49-52)

1 Generational Change
2 Symbols

نظریه پردازان نواقع گرا نظیر گیلپین و میرشایمر نیز علت تمایل دولت‌ها به کسب قدرت را نه در ذات انسان که در ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل و توزیع توانمندی‌ها می‌دیدند. میرشایمر، قدرت را به دودسته پنهان؛ توانایی دولت برای ساخت یک ارتش قدرتمند، و نظامی؛ شامل قدرت دریایی، زمینی، هوایی، استراتژیک و سلاح‌های هسته‌ای، تقسیم می‌کند. (Grieco, 2007: 69-72) فرید زکریا نفوذ حداکثری و دیوید بالدوین، دو رویکرد منابع قدرت ملی و قدرت رابطه‌ای را طرح نمودند. در رویکرد اول اولویت با منابع (هزینه‌های نظامی، تولید ناخالص ملی، ...) و جمعیت بوده و در رویکرد دوم (رابطه‌ای)، توانایی تغییر در پیامد (نتیجه)، قدرت را تعیین می‌کند. در نتیجه، قدرت یک فرآیند متعامل و رابطه‌ای است که به وسیله آن یک دولت می‌تواند رفتار دولت دیگر را تحت تأثیر قرار داده و او را به انجام کاری برخلاف میل باطنی‌اش وادار کند. (Schmidt, 2007: 47-49 & 59-60)

۲-۳. قدرت نرم

جوزف نای در سال ۱۹۹۰ قدرت نرم آمریکا را دلیل رهبری موفق ایالات متحده پس از جنگ سرد بیان کرد. ولی تا قبل از آن تنها سازه‌انگارگرایان تا حدودی در مورد تأثیر فرهنگ، زبان، عقاید، هویت، اجتماعی شدن و در واقع بعد سوم قدرت اشاراتی داشتند. قدرت نرم/هنجاری طی سال‌های اخیر در نوشته‌های لوک ۱، مترن ۲ و نای مورد توجه قرار گرفت و پست‌مدرن‌هایی نظیر فوکو نیز به توصیف قدرت در چارچوب دانش و گفتمان‌های معنایی پرداختند. (Berenskoetter, 2007: 11-13) به تدریج با ورود به عصر اطلاعات و جهانی شدن منابع قدرت از شکل نظامی و مادی چارچوب واقع‌گرایانه، خارج و به بعد معنایی و جنبه نرم آن نیز توجه شد.

1 Luke

2 Mattern

قدرت سخت بیشتر در مفاهیم واقع‌گرایانه، کاربرد چماق و هویج و اعمال سیاست‌های تنبیهی و تشویقی جای می‌گیرد. به نظر بیسمارک "سیاست با شعر و سخنرانی راهی پیش نمی‌برد، بلکه خون و آهن است که سیاست را به سرمنزل مقصود می‌رساند". مائو تسه تونگ،^۱ نیز قدرت را تنها از دریچه لوله تفنگ قابل توصیف می‌داند و به اعتقاد جانسون^۲ "گلوله، قلب‌ها و اذهان را تابع خواهد کرد." (Cooper, 2004: 2-3) مورگنتا عوامل و عناصر مؤثر در برتری قدرت یک کشور را به دودسته باثبات و تغییرپذیر تقسیم می‌کند. در این میان جغرافیا، جمعیت، منابع طبیعی (مواد غذایی / مواد خام نظیر نفت)، توان صنعتی، نظامی و تکنولوژی از باثبات‌ترین عوامل قدرت به حساب می‌آیند. (Morgenthau, 1973: 215-245) لمکی نیز قدرت سخت را با توانایی یک کشور برای پیروزی در جنگ و نیروی نظامی (جمعیت و هزینه‌های نظامی)، ساختار جمعیتی و ابعاد اقتصادی (تولید آهن/استیل و مصرف انرژی) می‌سنجد. (Lemke, 2010: 7) قدرت نرم در برابر قدرت سخت به معنای توانایی متقاعد کردن دیگران به انجام خواسته موردنظر از طریق ایجاد جذابیت و بدون اعمال زور قرار دارد. جوزف نای قدرت نرم مبنی بر ایجاد جذابیت ارزشی و مشروعیت را در برابر قدرت سخت نظامی یا به تعبیر خودش سیاست هویج و چماق مطرح کرد. به اعتقاد وی جنگ‌های عصر مدرن در قالب اندیشه در برابر اندیشه شکل می‌گیرد و پیروز نبرد کسی است که بتواند بر اذهان عمومی تسلط یابد، قلب‌ها را تسخیر و تحسین و تابعیت مشتاقانه دیگران را برانگیزد. (Nye, 2006: 2-3) بر اساس مقایسه‌ای که جوزف نای و همکارانش میان سیاست قدرت و سیاست اندیشه انجام داده‌اند، سیاست اندیشه بر امکان همکاری و ائتلافات شبکه‌ای در راستای منافع هماهنگ جهانی و همچنین تکثر اطلاعات و بازیگران در عرصه جهانی تاکید می‌ورزد.

1 Mao Zedong
2 Johnson

(نای و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۷-۲۸) قدرت نرم، روش‌های سنتی تنبیه و تشویق را کنار زده و ایجاد جذابیت و فریبندگی را برای شکل دادن به ترجیحات و نگرش‌ها یا رفتارهای دیگران مؤثر می‌داند. مهم‌ترین مهارت‌های موردنیاز رهبر برای ایجاد جذابیت عبارت‌اند از: ۱- آرمان آفرینی (ارائه چشم‌اندازی شفاف و تاثیرگذار از هدف) ۲- هوش عاطفی (که با ویژگی‌های شخصیتی و کاریزماتیک و نظم زندگی شخصی و عاطفی رهبر مرتبط است) ۳- ارتباط مؤثر (مهارت‌های کلامی تاثیرگذار و الهام‌بخش، استفاده از حوزه نفوذ و ارتباطی تاثیرگذار در سیستم مدیریتی و ایجاد نمادها و الگوهای مؤثر) و همچنین برخورداری از مهارت‌های مدیریتی و سیاسی لازم برای تشخیص رفتار سیاسی متناسب با شرایط و فضای زمان تصمیم‌گیری در شرایط عادی و بحرانی. (نای و دیگران، ۱۳۹۲: ۷-۱۳) با توجه به فرضیه این مقاله که عمدتاً بر نقش فرهنگ و عناصر آن در اعمال قدرت نرم متمرکز است، در ادامه کارکرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل موردبررسی قرار خواهد گرفت.

۳-۳. کارکرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل

قدرت نرم با دیپلماسی بازدارندگی از جنگ، ایجاد رویه‌ها و رژیم‌های باثباتی که بهبود روابط کشورها را به همراه دارند و نهایتاً اصلاح ساختار بین‌الملل و به‌کارگیری تدابیر و ابزاری مرتبط است که به‌واسطه آنها بتوان با حداقل میزان تنش به اهداف سیاست خارجی و منافع ملی جامه عمل پوشانید. لذا، دیپلماسی نوین با بهره‌گیری از ابزار فن‌آوری‌های نوین و امکان تغییر واقعیات و تصویرسازی مجازی، به تولید هویت و واقعیات منطبق با اهداف و منافع ملی یک بازیگر خاص می‌پردازد و با دست‌کاری در واقعیات، افکار عمومی را در جهت منافع خود هدایت می‌کند. (افتخاری، ۱۳۸۸: ۱۲-۲۶) ابزار فرهنگی و دیپلماسی، به‌عنوان ابزار سیاست خارجی، مختص یک دولت یا گروه خاص نبوده و حوزه وسیعی از مذاکرات سیاسی و تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی تا تبادلات فرهنگی و آموزشی و حتی مد، موسیقی و ادبیات را در برمی‌گیرد.

دیپلماسی در روابط همه کشورها از فقیر و غنی، پهن‌اور و جزیره‌ای و دموکراتیک و غیر دموکراتیک انعکاس می‌یابد. (ژان ملیسن و همکاران، ۱۳۸۸: ۵۷-۴۰) اجلاس‌های جهانی محیط‌زیست، کمپین‌های تبلیغاتی مبارزه با فقر و فساد، نشست‌های فرهنگی میان کشورها، بسیج جهانی علیه تروریسم و حتی شکل‌گیری گروه‌های تروریستی و هزاران پدیده نوین منطقه‌ای و جهانی همگی جلوه‌های روشنی از نفوذ ابزار قدرت نرم در زندگی اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی زندگی بشری هستند.

دیپلماسی مجموعه‌ای از تدابیر و اعمالی را در برمی‌گیرد که مذاکره و شکل‌گیری تفاهم و توافق را میان بازیگران عرصه بین‌الملل فراهم می‌آورد. مولفه‌های دیپلماسی موفق عبارت‌اند از: ۱- توانایی اقناع و استدلال هدف موردنظر ۲- توانایی تشویق و تنبیه از طریق ابزار دیپلماتیک: دیپلماسی موفق برای تشویق و تنبیه از ابزاری نظیر بهره‌برداری سیاسی از اقتصاد و روابط اقتصادی و تجاری با کشور هدف و یا تبلیغات مثبت یا منفی در مورد موضوع موردنظر خود استفاده می‌کند. ۳- توانایی تهدید: دیپلماسی موفق بدون نیاز به استفاده از ابزار نظامی و با توسل به ابزار دیپلماسی نظیر مجازات مالی و تحریم‌های اقتصادی عامل تهدید و بازدارندگی را اعمال می‌کند. بدین ترتیب یکی از ابزارهای دیپلماسی تغییر افکار عمومی جهان در جهت منافع خود با کمترین هزینه و بدون نیاز به جنگ می‌باشد. (البرزی، ۱۳۶۸: ۵-۸)

تصویرسازی و جلوه‌نمایی نیز از ابعاد مهم قدرت نرم به شمار می‌آید. به‌عنوان مثال، تصویرسازی برجسته از قدرت اقتصادی و ساختار منعطف دولتی یک کشور، سرمایه‌گذاران خارجی را به سوی آن روانه می‌کند و بزرگ‌نمایی بخش‌های فرهنگی و جذابیت‌های گردشگری یک کشور سیل گردشگران را به همراه دارد. امروزه، بسیاری از گردشگران، سرمایه‌گذاران و فعالان اقتصادی مبنای فعالیت یا اقدام خود را بر پایه مطالعات اینترنتی یا مطبوعاتی - خبری در خصوص منطقه و یا کشور هدف قرار داده و برنامه‌ریزی‌های خود را با نظر به اخبار شبکه‌های خبری بزرگی نظیر CNN تنظیم

می‌کنند. بنابراین قدرت نرم، دیپلماسی و ابزار آن می‌توانند به راحتی به کمک پیشرفت و توسعه یک کشور بیایند یا اذهان عمومی را علیه آن مشوش کنند. (هوکینگ، ۱۳۸۸: ۸۰-۸۵). برخلاف قدرت سخت، قدرت نرم از درون خشاب تفنگ یا نیروی پیاده‌نظام نمود نمی‌یابد، بلکه در تغییر و هدایت اندیشه‌های انسانی و تمایلات بشری جلوه‌گر می‌شود. همان‌طور که پاول، وزیر امور خارجه وقت امریکا، مأموریت امریکا در خاورمیانه را فروش محصولی به نام دموکراسی تعریف کرد. (هام، ۱۳۸۸: ۱۲۶) یا مک‌هیل در اجلاس مبادله ۲ ادعا کرد: "هنگامی که ما از جوانان دنیا حمایت می‌کنیم و به آنان آموزش می‌دهیم تا رهبران آینده کشورهای خود باشند، روح واقعی آمریکایی را به زندگی مردم در نقاط مختلف دنیا منتقل می‌کنیم." (See Said, 2012).

قدرت سخت بدون بهره‌گیری از ابزار قدرت نرم، به‌ویژه فرهنگ، حتی در اهداف اولیه خود، بقا و امنیت ناموفق خواهد بود. در دیپلماسی نوین، هرچه بیشتر به سوی گسترش اهمیت نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل و همگرایی آن با گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی و در نتیجه افزایش اطلاعات و آگاهی عمومی در قالب تعاملات اجتماعی و فرهنگی فراملیتی در شبکه‌های اجتماعی پیش می‌رویم، مساله ای که آن را دیپلماسی فرهنگی می‌نامیم. به بیان میلتن کامینگز، دیپلماسی فرهنگی عبارت است از مبادله ایده‌ها، اطلاعات، هنر، نحوه زندگی، نظام ارزشی، سنت‌ها و اعتقادات به منظور دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان ملتها و کشورها است. به باور بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی نمونه بارز و اعلا‌ی اعمال قدرت نرم است که به کشورها این امکان و توان را می‌دهد که در طرف مقابل نفوذ کنند و او را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش و ایده‌ها ترغیب به همکاری کنند. (خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۷) بنابراین، در پرتو دیپلماسی فرهنگی نقش قدرت نظامی کم‌رنگ‌تر و نقش فرهنگ، اخلاق و حقوق بشر بیشتر می‌شود.

۴. فرهنگ و روابط بین‌الملل

۴-۱. رابطه فرهنگ و قدرت

ریشه تاریخی کلمه فرهنگ به لغت ایتالیایی *Cultura*. از ریشه *Cultivation*. به معنای پرورش خاک و حیوانات برمی‌گردد. سپس به زبان فرانسه راه‌یافته و از آنجا طی انتقال به سراسر جهان دچار تحول معنایی شده است. (Reeves, 2004: 17) فرهنگ، در تاریخ بین‌الملل، دو بعد انسان‌گرایانه و انسان‌شناسانه را طی نموده است. فرهنگ انسان‌گرایانه، بیشتر با محصولات و دست‌آوردهای فرهنگی انسان و فرهنگ انسان‌شناسانه با ویژگی‌ها، خصیصه‌ها و تفاوت‌های انسان‌ها مرتبط بود، از طریق ژن و پیوندهای خونی انتقال می‌یافت، تفاوت‌های وابسته به اصل و نسب، زیست‌شناختی و وراثت ژنی را مدنظر داشت و سرانجام به شکل‌گیری نظریه‌های نژادی و جنگ‌های برتری نژادی انجامید. (ریوز، ۱۳۸۷: ۱۴-۲۴) از نظر ژرژ بالاندیه^۱، جامعه‌شناس فرانسوی، «فرهنگ مجموعه‌ای بی‌نظم و درعین‌حال منظم از دانسته‌ها و دانستنی‌هاست. مجموعه ابداعات یک جامعه و انگیزه بقاست. رمز جان به دربردن هر ملت از مهلکه‌هاست.» (ندوشن، ۱۳۷۱: ۱۴-۱۶) متیو آرنولد^۲ با برداشتی نخبه‌گرا و نژادپرستانه از فرهنگ، آن را پی‌گیری کمال مطلوب و ابزار اعمال تغییرات اجتماعی مطلوب تعریف کرده، الیوت^۳ و ریموند ویلیامز^۴ هر نوع فعالیت روزانه مردم را، از پرداختن به علایق و تمایلات شخصی، تماشای مسابقات تا آداب غذا خوردن و مناسک روزانه نظیر کلیسا رفتن، جزء فرهنگ انسان به‌حساب می‌آورند. از نظر تیلور، فرهنگ اصیل یک کل پیچیده مشتمل بر علم، اقتصاد، هنر، اصول اخلاقی، قانون، آداب‌ورسوم، توانایی‌ها و عاداتی دیگر است که در جامعه کسب‌شده است. (ریوز، ۱۳۸۷: ۸-۱۲)

1 Georges Balandier
2 Matthew Arnold
3 Eliot
4 Raymond Henry Williams

با مراجعه به وبسایت سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل (یونسکو)، ملاحظه می‌شود که ماهیت وجودی این نهاد بین‌المللی، که پس از ویرانی‌های جنگ جهانی دوم تشکیل شد، به توسعه فرهنگ صلح و گفت‌وگوی میان تمدن‌ها، ایجاد شرایط برای هم‌اندیشی و هم‌افزایی علمی و آموزشی برای همگان، حمایت از فرهنگ و میراث طبیعی جهان و همبستگی در راستای توسعه پایدار نسبت داده شده است. برای نمونه در گزارش سیاست‌های فرهنگی اجلاس جهانی یونسکو (۱۹۸۲)، آمده است: "فرهنگ همه ابعاد روحی، مادی، فکری و احساسی، نظام‌های ارزشی و اعتقادی، سنت‌ها، باورها و رویه‌های زندگی یک جامعه یا گروه را در برمی‌گیرد. فرهنگ امکان انتخاب ارزش‌ها و نوع واکنش در برابر محیط بیرون و حیات عقلانی، قضاوت نقادانه و احساس تعهد اخلاقی را به انسان می‌دهد. انسان از طریق فرهنگ می‌تواند خود را بیان کند، نسبت به ضعف‌هایش آگاهی یابد، آن‌ها را رد یا اصلاح کند، به موفقیت‌های خود مباحثات ورزد و افکار یا آثار جدیدی را خلق کند. (World Conference on Cultural Policies, 1982:41) اغلب "متفکران وطنی"، فرهنگ را مجموعه‌ای از دستاوردها و اندوخته‌های فکری، احساسی و معنوی یک جامعه تعریف کرده‌اند. بیهقی فرهنگ را علم اخلاق و ارتقاء موقعیت فردی و اجتماعی انسان و به‌ویژه علمی نزد ایرانیان تعریف می‌کند. (سلیمی، ۱۳۸۸: ۱۴-۱۵) "ذهنیت قومی"، "روان جمعی" و یا "روح ملی"، "خصلت‌های ذهنی و روانی" فرهنگی یک جامعه هستند که در طول تاریخ از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند. فرهنگ مفهومی گسترده و چندوجهی با ابعاد مختلف مادی (مانند صنایع دستی) و غیرمادی/معنوی (زبان، هنر، ارزش‌های ملی) یا مثبت و منفی یا انسانی و غیرانسانی است. (آشوری، ۱۳۸۶: ۱۱۳-۱۱۸ و ۱۲۶-۱۵۰)

فرهنگ در روابط بین‌الملل، در قالب عناصر گوناگون و از طریق انتقال یا نفوذ، ایفای نقش می‌کند. بدین‌سان، در سیاست و روابط بین‌الملل، اشاعه فرهنگی، فرهنگ‌پذیری و تهاجم فرهنگی از اهمیت قابل‌توجهی در روابط میان دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی

برخوردار هستند. تبادل فرهنگی، به روش‌های مختلف، از هم‌جواری میان کشورها گرفته تا ارتباطات و مطالعه در خصوص آداب‌ورسوم و سنن دیگر کشورها، صورت می‌گیرد و به ملت‌ها کمک می‌کند تا ضمن معرفی و گسترش فرهنگ خود به دیگر ملت‌ها، در جهت رفع ضعف‌ها و تقویت نقاط مثبت فرهنگی خود گام بردارند. (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۶۱-۶۲) هسته اصلی فرهنگ را ارزش‌ها تشکیل می‌دهند و ارزش‌غالبا پدیده‌های جهانشمول و هرجایی هستند لذا در تبادل فرهنگی نقش بسیار گسترده‌ای را دارند.

اشاعه فرهنگی، با پیامدهای مثبت و منفی بسیار، به سه طریق صورت می‌پذیرد: ۱- اشاعه مستقیم: هم‌جواری دو فرهنگ و تأثیرپذیری آنها از یکدیگر به دلایل مختلف نظیر ازدواج، برقراری رابطه تجاری یا جنگ؛ اشتراکات ورزشی و سبک‌های هنری میان شهروندان مرزی کانادا و امریکا مثال‌هایی از اشاعه مستقیم فرهنگی هستند. ۲- اشاعه اجباری: استیلای اجباری آداب و سنن یک فرهنگ بر فرهنگ دیگر. ۳- اشاعه غیرمستقیم: که به‌واسطه اینترنت و ... شاهد گسترش روزافزون آن هستیم. (صالحی امیری، ۱۳۸۶: ۴۳-۴۶)

در جهان بدون‌مرز کنونی نمی‌توان مانع انتقال و اشاعه فرهنگی شد. اشاعه فرهنگی و انتقال یا مبادله فرهنگی، به‌رغم پیامدهای منفی ناخواسته، اگر با اهداف سودجویانه سیاسی یا اقتصادی دولت‌ها و به‌منظور ایجاد اغتشاش یا اختلاف در عملکرد دیگر جوامع هدایت و گسترش نیابد در بهبود روابط میان دولت‌ها و افزایش قدرت آنها تأثیر قابل توجهی خواهد داشت. اما اگر دولتی با هدف تخریب ارزش‌های فرهنگی یک کشور یا تغییر آنها در جهت منافع خود به اشاعه فرهنگی بپردازد و کشور هدف نیز فاقد توانایی‌های مدیریتی لازم باشد، تهاجم فرهنگی به معنای تسخیر "مبانی اندیشه" و رفتار یک ملت و آداب‌ورسوم و الگوهای زندگی اجتماعی آن توسط کشور دیگر صورت می‌پذیرد.

۲-۴. نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل

رویکردهای متفاوتی نسبت به فرهنگ و روابط فرهنگی وجود دارد. برخی فرهنگ را ابزار رشد ملی یک کشور و فهم روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن معرفی و ملت‌ها را به انواع مختلف، مانند تجارت‌گرا و تجارت‌گریز، تقسیم کرده‌اند و شناخت فرهنگی دولت-ملت‌ها نسبت به یکدیگر را در افزایش همکاری‌های دو یا چندجانبه بین‌المللی مؤثر می‌دانند. به نظر پیر امانوئل^۱ رئیس شورای ملی توسعه فرهنگی و رئیس کمیسیون فرهنگی برنامه چهارم فرانسه "فرهنگ دارای تأثیری جهانی و عالم‌گیر است که قالب‌های متحجر را می‌شکند و موجب هماهنگی، یگانگی و همبستگی همه گروه‌ها و محافل اجتماعی می‌شود." الگوهای فرهنگی تحت تأثیر عوامل مختلف در حال تغییر هستند و بسته به نوع و شکل اهداف کارگزار در قالب و ماهیت متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال، یک بازیگر سعی در اشاعه ابعاد ارزشی، عرفانی و دینی فرهنگ خود دارد و دیگری بر مفاهیمی نظیر عدالت و برابری تأکید می‌ورزد. (ستاری، ۱۳۶۱: ۴۷ و ۵۰-۸۲)

پس از پایان جنگ سرد و گسترش جهانی شدن، رویکردهای مختلفی نسبت به فرهنگ و عملکرد آن، در خصوص تأثیرپذیری فرهنگ از جهانی شدن، اتخاذ شد. گروهی از اندیشمندان بر فرصت‌های موجود برای هم‌اندیشی و هماهنگی میان فرهنگ‌ها و ایجاد تغییر و تحول در فرهنگ‌ها و در نتیجه رشد اجتماعی-فرهنگی و سیاسی ملت‌ها تأکید دارند و برخی جهانی شدن فرهنگ را نوعی تقابل فرهنگی و چالشی بزرگ برای خرده‌فرهنگ‌ها تشخیص می‌دهند و معتقدند که جهانی شدن در نهایت به تسلط و برتری یک فرهنگ غالب و انزوای خرده‌فرهنگ‌ها می‌انجامد. (پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۰: ۳)

در رویکرد هانتینگتونی "ارتباطات بین‌المللی از حدود دویست واحد سیاسی به هفت یا هشت واحد فرهنگی غربی، هندی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، اسلاو، امریکای لاتین و احتمالاً آفریقایی تقلیل خواهد یافت." (Huntington, 1993: 24) برخی چون توین بی^۱ بر این باور هستند که با کاهش تدریجی اهمیت تفاوت‌های فرهنگی در روابط بین‌الملل به‌سوی یک جامعه جهانی با فرهنگی یکپارچه حرکت خواهیم کرد. (افتخاری، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۵) و گروهی نیز امپریالیسم فرهنگی را یکی از دغدغه‌های فرهنگی جهانی‌شدن مطرح می‌کنند؛ مارکس معتقد بود که به دلیل مسائل طبقاتی، فرهنگ توده (عامه مردم) همیشه در اقلیت و انزوا خواهد ماند. سرانجام اینکه، فرهنگ همواره ریشه در تاریخ زندگی بشری و قدمتی دیرینه به قدمت شناخت انسان نسبت به زندگی و محیط اطراف خود داشته و به‌طور آشکار یا پنهان در روابط میان دولت‌ها ایفای نقش نموده است. بر مبنای چارچوب نظری مقاله، سازه‌انگاری تاکیدی زیادی بر نقش فرهنگ، هنجارها و ارزش‌های معنوی جوامع هم در شکل‌گیری هویت آنها و هم در نوع روابط میان واحدهای سیاسی دارد. بر مبنای چارچوب نظری مقاله، در ادامه، نقش روابط فرهنگی در افزایش قدرت و تعاملات میان دولت‌ها و واحدهای سیاسی بررسی خواهد شد

۳-۴. نقش قدرت سازی فرهنگ در روابط بین‌الملل

امروزه، باور به درهم‌تنیدگی روابط میان ملت‌ها در روابط میان فرهنگ‌ها نهادینه شده است. هر ملتی فرهنگ، سنت، زیرساخت‌های اجتماعی-ذهنی و ترتیبات سیاسی مختص خود را دارد که زیربنای فرهنگی و ارتباطی دولت-ملت‌ها را تشکیل می‌دهد. (Iriye, 2009: 115) هزینه کاربست سیاست‌های نرم فرهنگی در برقراری، حفظ ارتباط و تثبیت قدرت به مراتب بسیار کمتر از هزینه‌های سرمایه‌گذاری‌های کلان بر ابزار استراتژیک و سخت نظامی است. با این حال شاهد اغماض سیاست‌گذاران نسبت به

1 Arnold J. Toynbee

روابط فرهنگی هستیم. در شرایط عادی دولت‌ها به‌خوبی به مبادله فرهنگی و اجرای برنامه‌های فرهنگی دو یا چندجانبه پایبند هستند اما هنگام اختلافات و مشکلات بین‌المللی و قدرت‌نمایی، حوزه‌های فرهنگی اولین و بیشترین ضربات و صدمات را دریافت می‌کنند.

رشد وسایل ارتباط جمعی به‌طور گسترده‌ای زمینه تبادل اطلاعات علمی، تکنولوژیک و فرهنگی را فراهم آورده است. نظام بین‌الملل جدید، اتخاذ سیاست‌های جدیدی را می‌طلبد. سیاست‌هایی که بر پایه دانش فرهنگی و با توجه به ارزش‌ها، باورها، اعتقادات، سنت‌ها و فهم هر جامعه نسبت به سیاست و مفاهیم روابط بین‌الملل با آنان ارتباط برقرار کند و در جهت حل مشکلات و اختلافات و مسائل موجود گام بردارد. هیچ نظامی نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن بیم‌ها، امیدها، خواسته‌ها و علایق دیگر ملت‌ها در جهت شناخت سایر کشورها و شناخت خود به دیگران اقدام موثری انجام دهد. (موکو و تامپسون، ۱۳۷۴: ۷۵-۷۹)

مری این بیندر،^۱ در یک مقاله پژوهشی، پس از بررسی نقش موسیقی در برقراری روابط فرهنگی مؤثر با دیگر ملت‌ها نتیجه‌گیری می‌کند که موسیقی می‌تواند با ایجاد ارتباط و حس همکاری میان انسان‌ها، امکان تبادل افکار و ارزش‌های انسانی و تفاهم فرهنگی را فراهم و به تقویت دیپلماسی و تعاملات بین‌المللی فرهنگی کمک کند. (Einbinder, 2013: 14-15) شنايدر نیز با اشاره به سفر گروه‌های موسیقی "جاز" (برنامه سفیران جاز ۲) یا "راک اند رل"^۳ آمریکایی نقش برنامه‌های فرهنگی (موسیقی) را در توسعه فرهنگ آمریکایی به‌خصوص در میان جوانان سایر کشورها مورد تاکید قرار می‌دهد که به انجام رفتاری مشابه در سایر کشورها نظیر انگلیس و مجارستان و

1 Mary Einbinder

2 Jazz Ambassadors programme

3 Rock 'n' roll

...انجامید. (Schneider, 2005: 152-153) بنا به نظر ویلانوا رواس،^۱ دستیابی به صلح و نظم جهانی پایدار تنها با اتکا به سیاست قدرت امکان‌پذیر نخواهد بود و شایسته است که حکومت‌ها از پتانسیل‌های دیپلماسی فرهنگی (نظیر موسیقی) برای بهبود مفاهیم و ارتباطات میان فرهنگی بهره‌جویند. گالتونگ^۲ نیز معتقد است که بهترین روش برای بهبود گسترش روابط بین‌المللی میان مردم جهان، مبادله زبان، اعتقادات، موسیقی و به عبارت کلی فرهنگ و هنر است (Einbinder, 2013: 59-61).

نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون، نشان می‌دهد که در نظام جدید بین‌الملل (پس از پایان جنگ سرد)، نه اقتصاد و نه ایدئولوژی، که فرهنگ منشأ تمام رقابت‌ها و جنگ‌های انسانی خواهد بود و به جای گروه‌بندی کشورها بر اساس رشد اقتصادی می‌بایست به گروه‌بندی فرهنگ و تمدن‌ها توجه کرد. وی ضمن توجه به تفاوت‌های فرهنگی میان عرب، چینی، اروپایی و ... معتقد بود که تفاوت‌های فرهنگی و تمدنی و تمایل هریک به تثبیت برتری فرهنگی خود به اختلاف و منازعه میان ملت‌ها خواهد انجامید. (Huntington, 1993: 22-25) هانتینگتون، با ترسیم خط تقسیم میان تمدن و فرهنگ غرب و شرق، به جبهه‌گیری قوای ضد غرب اشاره و تاکید می‌نماید که منازعات فرهنگی و صف‌بندی غرب و شرق در برابر یکدیگر ادامه می‌یابد و جنگ‌های نظامی جای خود را به جنگ‌های فرهنگی خواهند داد. (محروس، ۱۳۹۰: ۱۱۱-۱۱۴)

پس از پایان جنگ سرد، گفتمان جدیدی از قدرت شکل گرفت. فرهنگ نقش فزاینده‌ای در روابط میان دولت‌ها ایفا نمود و نقش ابزاری آن، که در خدمت اهداف دولت‌ها بود، خاتمه یافت. در عوض خود به منبع تأمین و تولید قدرت تبدیل شد. به عبارتی، "فرهنگ قدرت" جای خود را به "قدرت فرهنگ" داد. بر همین مبنا، نظریه‌هایی مانند نظریه فرانسیس فوکویاما شکل می‌گیرد که جهان را به پیروی از یک ایده فرهنگی غالب

1 Villanueva Rivas
2 Galtung

(لیبرال دمکراسی) ملزم می‌کند که بعدها منتقدان این نظریه، سلطه فرهنگی را به آن نسبت دادند. در این راستا، نظریه مهم فرهنگی دیگر نظریه هانتینگتون است که با طرح ایده برخورد تمدن‌ها به تعارضات فرهنگی اشاره نمود و آقای خاتمی در نهایت با طرح گفتگوی تمدن‌ها به نوعی به دو نظریه فوق این‌گونه پاسخ داد که به‌رغم تفاوت‌های فرهنگی انسان‌ها می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و به‌جای جدال و ستیز به بحث و مفاهمه پردازند (افتخاری، ۱۳۸۶: ۱۳۵-۱۳۹).

به تدریج دیپلماسی فرهنگی، که در مقایسه با دیپلماسی سنتی و کلاسیک متنوع‌تر، خلاقانه‌تر، عمیق‌تر و پویاتر است، به جایگاهی ویژه و غیرقابل جایگزین در سیاست خارجی کشورها دست‌یافت. به‌عنوان مثال، امروزه، فرهنگ یکی از سه پایه اصلی سیاست خارجی کشور کانادا را در کنار اقتصاد و سیاست تشکیل می‌دهد. نمایندگی‌های شورای بریتانیایی در کنسولگری‌های این کشور^۱ در انگلستان، بنیاد ژاپن^۲ و شورای فرهنگی بین‌المللی استرالیا^۳ نیز از دیگر نمونه‌های سازمان‌های فعال فرهنگی در سیاست خارجی دولت‌های نظام بین‌الملل هستند. (حسن‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۲۸-۲۲۹ و ۲۳۱-۲۳۸) در مجموعه مقالات روابط فرهنگی اداره کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه نیز به تأثیر مثبت روابط و تعاملات فرهنگی در روابط میان ایران و برخی کشورها نظیر هند، مصر، ترکیه، سوریه، لبنان و افغانستان توجه شده است؛ به‌طور مثال به سفرهای سید جمال‌الدین اسدآبادی به کشورهای مذکور و تلاش وی برای ترویج فرهنگ اسلامی، آزادی و رهایی از سلطه استعمار در مقابل فرهنگ غرب اشاره می‌شود. (ر.ک. نقوی، ۱۳۸۵)

در مقالات دیگر به نقش زبان و ادبیات فارسی در زبان و فرهنگ هندی، از تذکره‌نویسی و نامه‌نگاری مسلمانان هندی به زبان فارسی تا روزنامه‌نگاری و ترجمه داستان‌ها و افسانه‌های هندی به زبان فارسی (ر.ک. گورکر، ۱۳۸۵)، تا تأثیرگذاری زبان فارسی بر

1 British Council

2 Japan Foundation

3 Australian International Cultural Council (AICC)



زبان‌های رایج هندی (بنگالی-دکنی)، رواج زبان فارسی در میان مردم و مشاهیر هند، دل‌بستگی مشاهیر هند به دیوان حافظ و مولانا و ... (ر.ک. صدیقی و دیواره، ۱۳۸۵) و همچنین نفوذ هنر خطاطی ایران به دربار هند (ر.ک. دسائی، ۱۳۸۵) یا برگزاری مراسم عید نوروز ایران توسط برخی شیعیان هند و پاکستان (ر.ک. نقوی، ۱۳۸۵) اشاره می‌شود که نشان از مبادله فرهنگی، تأثیر فرهنگی یکی بر دیگری و تشکیل رابطه قدرت از طریق توسعه فرهنگی و ابزار نرم قدرت دارد. روابط فرهنگی میان دو جامعه به درک متقابل و گسترش ارتباطات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان می‌انجامد همان‌طور که ایران و هند همواره روابط تجاری میان خود را حفظ نموده و سابقه منازعه سیاسی جدی میان آن‌ها وجود ندارد.

اینترنت، ضمن کاهش قدرت کنترل و مدیریت دولت‌ها بر محتوای پیام‌های فرهنگی در حال مبادله، به‌طور قابل‌توجهی بر سرعت و گستره فضای همگرایی و تأثیرگذاری فرهنگی افزوده و تهاجم فرهنگی یا جنگ‌های تبلیغاتی یک کشور علیه کشور دیگر را به دنبال داشته است. اگرچه پایایی و تأثیرگذاری جنگ‌های تبلیغاتی با دامنه گسترش و طول دوران تأثیرگذاری روابط و دیپلماسی فرهنگی قابل‌مقایسه نیست (همایون، ۱۳۸۶): اما محسنیان راد با اشاره به نقش تکنولوژی در گسترش روابط فرهنگی، مبادله فرهنگی در دنیای مجازی را به مبادله اطلاعات- فرهنگی در حجره‌های بازار سنتی ایران تشبیه کرده و بر نقش دولت در ایجاد سازوکارهای ارتباطی و امنیتی و جلوگیری از تهاجم فرهنگی یا جنگ تبلیغاتی تأکید دارد. (محسنیان راد، ۱۳۸۶: ۷۴-۷۸) محصولات فرهنگی نظیر کتاب، روزنامه، آثار هنری شامل موسیقی، سینما، عکاسی و... رسانه‌ها شامل برنامه‌های شنیداری و دیداری، برنامه‌های آموزش زبان، ترجمه آثار مختلف علمی، ادبی، هنری، برنامه‌های سرگرمی‌های اینترنتی،... نمایشگاه‌های دو یا چندجانبه بین‌المللی در زمینه آثار و محصولات فرهنگی نظیر نقاشی، کاریکاتور، صنایع دستی و ...، تشکیل سازمان‌هایی نظیر سازمان اجلاس اسلامی که نگرش‌ها و

همکاری‌های فرهنگی نقش موثرتری را در آن‌ها ایفا می‌کنند، برنامه‌های جذب توریست و مهاجر و حتی مکاتبات و تلفن‌های بین‌المللی و ارتباطات و شبکه‌های اینترنتی، از عناصر و متغیرهای مؤثر در روابط فرهنگی میان کشورها به شمار می‌آیند. (اشتریان، ۱۳۸۶: ۲۴۵-۲۵۸)

افزایش قابل توجه نقش فرهنگ در ترسیم نظم نوین جهانی و شکل و جهت‌دهی به روابط میان دولت‌ها سبب شد تا نظم نوین جهانی و روابط بین ملت‌ها تحت تأثیر فرهنگ و عناصر فرهنگی به سمت تنظیم رژیم‌های فرهنگی با بازتاب منطقه‌ای یا بین‌المللی هدایت شود. معاهده برن برای حمایت از آثار ادبی و هنری^۱، معاهده حق کپی‌برداری^۲، معاهده حفظ و ترویج تنوع بیان‌های فرهنگی^۳ از جمله معاهدات مهم فرهنگی هستند که در راستای گسترش نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل منعقد شد و اکثریت کشورهای دنیا خود را ملزم به رعایت دستورالعمل‌های مربوطه می‌دانند (نوروزی، ۱۳۸۶: ۳۷۴)

یکی دیگر از ابزار مؤثر در شکل‌دهی به روابط فرهنگی، جهانگردی است. اگرچه، جهانگردی بیشتر امری مرتبط با اقتصاد به نظر می‌رسد و همواره از آن به‌عنوان صنعتی درآمدزا و اشتغال‌زا یاد می‌شود، اما نمی‌توان از نقش مؤثر و فرهنگی آن در عرصه ارتباطات روابط بین‌الملل غافل شد. از زمان شکل‌گیری تمدن‌های بزرگ همواره مهاجرت‌ها و بعدها جهانگردی و جذب توریست نقش مهمی در انتقال فرهنگ‌ها و رونق روابط فرهنگی ایفا نموده است. فرهنگ مهم‌ترین و بیشترین نقش را در جذب گردشگری، انتقال فرهنگ و عناصر فرهنگی (شامل نوع پوشش، تغذیه، رسوم و سنت‌ها، مذهب و باورهای دینی و ...) ایفا نموده و گردشگری و سفرنامه‌ها همواره موثرترین و ماندگارترین تاثیرگذاری را، به‌مراتب غنی‌تر از اینترنت و ارتباطات مجازی میان دو

1 Berne Convention for the Protection of Literary and Artistic Works

2 WIPO Copyright Treaty (WCT)

3 Protection and Promotion of the Diversity of Cultural Expressions (2005)

کشور، از طریق ارتباط رودررو و انتقال مستقیم عواطف و احساسات مثبت یا منفی و در نتیجه انتقال فرهنگ یک کشور به‌جای گذاشته است. (همایون، ۱۳۸۶: ۳۳۷-۳۴۰) گل‌های لاله و کفش‌های چوبی، توریست‌های بسیاری را به سمت هلند جذب می‌کند و فرانسه با بیش از ۶۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری در نمایشگاه‌ها و برنامه‌های فرهنگی سعی دارد تا از طریق زبان و موسیقی در نقاط مختلف دنیا از جمله خاورمیانه به گسترش فرهنگ فرانسوی رونق بخشد. تأسیس ایستگاه‌های رادیویی (رادیو عربی زبان ساوا) و تلویزیونی (شبکه الحره ۲ یا صدای امریکا) از جمله سیاست‌های امریکا در افزایش قدرت از طریق دیپلماسی فرهنگی به حساب می‌آید. (Schneider, 2005: 157-168)

ورزش از دیگر ابزار دیپلماسی فرهنگی قدرتمند و تأثیرگذار در روابط میان دولت‌هاست. زمانی که وزارت خارجه انگلیس، "راجر بانیستر" دهنده را برای بهبود مناسبات میان انگلیس و امریکا به‌عنوان سفیر حسن نیت به امریکا روانه کرد، دعوت چین از تنیس‌بازان آمریکایی پس از دو دهه سردی روابط (۱۹۷۱) یا اعلام آمادگی "کلینزمن" آلمانی برای کمک به زلزله‌زدگان رودبار و منجیل به نقش فزاینده پیام‌آوران ورزشی در بهبود روابط و اهمیت مبادله پیام‌های فرهنگی در روابط بین‌الملل اشاره دارد. (میردار، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۱۵)

آثار ادبی و هنری نیز از طریق ترجمه‌های خوب به راحتی می‌توانند سایر جوامع و به‌خصوص اذهان جوانان کشور هدف را تحت تأثیر قرار دهند. ترجمه و انتشار اثرهای ادبی ماندگاری همچون هاگلبری فین ۴ و کلبه عمو تام ۵ به زبان‌های مختلف، به اشاعه ایده مبارزه با تبعیض نژادی می‌پردازد. (هریت بیچر استوا، ۱۸۱۱-۱۸۹) ملت‌ها می‌توانند از طریق آثار ادبی، ارزش‌ها و فرهنگ و اعتقادات خود را به یکدیگر انتقال

-
- 1 Radio Sawa
 - 2 Alhurra
 - 3 Voice of America (VoA)
 - 4 *Adventures of Huckleberry Finn*
 - 5 *Uncle Tom's Cabin*
 - 6 Harriet Beecher Stowe

دهند. امریکا در دوران جنگ سرد از طریق ایده لیبرال دموکراسی به جنگ ایدئولوژی دشمن، یعنی ایده کمونیسم شوروی، رفت و به تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و انتشار مقالات در مجلات اروپایی و ... روی آورد تا با ترویج مفاهیمی نظیر آزادی بیان، دموکراسی خواهی و ... اروپا را از ایده سوسیالیسم و کمونیسم به سمت فرهنگ و ایده غربی بکشاند. (Schneider, 2005: 147-150)

از دیگر نمونه‌های تاثیرگذاری نقش قدرت آفرین فرهنگ در روابط فرهنگی می‌توان به تلاش دیپلمات‌ها و کارشناسانی نظیر جورج کنان در زمینه تبادل هنر و فرهنگ میان امریکا و شوروی پس از پایان جنگ سرد و کمک به بهبود درک متقابل میان این دو کشور اشاره کرد.

اگرچه جنگ و رقابت میان دولت-ملت‌ها غیرقابل اجتناب بوده و منازعات میان دولت‌ها بزرگ‌ترین تهدید زندگی بشری است اما با توجه به نقش قابل تأمل سازمان‌ها و نهادهای دولتی از وزارت خارجه تا مراکز آموزشی و فرهنگی در جهت بخشی به روابط فرهنگی و نهایتاً سیاسی یک کشور، از دولت‌ها انتظار می‌رود که بودجه و هزینه بیشتری را صرف برنامه‌های فرهنگی و صدور محصولات فرهنگی (با همکاری بخش خصوصی) کنند تا ضمن افزایش قدرت، از جنگ و کشتار انسان‌های بی‌گناه ممانعت شود. (Eriksen & Neumann, 1993: 236-238) یونسکو، مؤسسه فرهنگی اکر و انجمن‌های دوستی میان کشورها از جمله سازمان‌های مهم فرهنگی منطقه‌ای و بین‌المللی هستند که با تسهیل شرایط و امکانات دسترسی عموم یا متقاضیان اطلاعات و محصولات فرهنگی و همچنین مشارکت فعال، کارشناسانه و آگاهانه در زمینه تدوین رژیم‌ها و معاهدات بین‌المللی فرهنگی، فضای مناسب را برای روابط و تعاملات فرهنگی میان کشورها و به‌ویژه دولت‌ها فراهم می‌آورند. (مصفا، ۱۳۸۶: ۴۰۶-۴۰۷)

متأسفانه یا خوشبختانه هر فرد، قوم، گروه هنری یا دولت می‌تواند حامل فرهنگی باشد. بنابراین دولت‌ها موظف‌اند سازوکار تبادل فرهنگی را از طریق شناخت و تعیین اهداف فرهنگی و سپس آموزش شهروندان طرح‌ریزی کنند و با همراهی در تأسیس مراکز فرهنگی مشترک با سایر کشورها، تصویری شایسته از جلوه‌ها و ارزش‌های فرهنگی، احترام و به رسمیت شناختن فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و دیدگاه‌های سایر کشورها ارائه نمایند. (پیچ، ۱۳۸۶: ۳۲ و ۳۶-۴۱) هرچه پیام‌های فرهنگی عمیق‌تر و جذاب‌تر باشند، موثرتر، با مقاومت کمتر و پایداری بیشتر اذهان عمومی را به تسخیر خود درمی‌آورند. بنابراین بسیار مهم است که دولت‌ها از یک سو با برنامه‌ریزی و مدیریت هدفمند به شناسایی ارزش‌ها، سنت‌ها، باورها و مفاهیم فرهنگی ملت خود بپردازند و در اشاعه و توسعه آن به خارج از مرزها تلاش کنند و از سوی دیگر با تقویت نهادهای فرهنگی و مدنی مانع این شوند که رشد فزاینده ارتباطات فرهنگی در عصر معاصر، به سلطه فرهنگی یک کشور بر کشور دیگر، پیروی کور و ابزار گونه یک فرهنگ از فرهنگ دیگر و در نتیجه گسترش نابرابری‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و در نهایت سلطه یک فرهنگ یا گروه بر گروهی دیگر بینجامد.

نتیجه‌گیری

جنگ‌ها و منازعات بین دولت‌ها همواره حاکی از تلاش آنها برای تسخیر قدرت و اتکای فزاینده آنان به ابزار نظامی و مادی قدرت سخت برای نمایش قدرت یا اعمال آن بوده است. پس از فروپاشی نظام دو قطبی، دولت‌ها بتدریج به این باور رسیدند که زمان تعقیب اهداف و تضمین امنیت دولت‌ها از طریق قدرت نظامی صرف به پایان رسیده و قدرت ضمن حفظ ماهیت رابطه‌ای خود، در شکلی جدید و تلطیف شده نمود یافت. در ساختار جدید قدرت، به جای تکیه صرف بر ابزار مادی، وزن بیشتر بر ابعاد غیرمادی و فرهنگی آن قرار دارد. در عصر جدید، با ورود بازیگران جدید به حوزه قدرت، حتی شکل مخاطرات و تهدیدهای امنیتی تغییر کرده و به تدریج نقش توسعه فرهنگی در

سیاست خارجی دولت‌ها پررنگ‌تر و حساس‌تر شده است. امروزه، دولت‌ها پیام‌آوران فرهنگی خود را از گروه‌های هنری و ادبی (موسیقی، شعر، نویسندگی، نقاشی، فیلم و سینما و...) گرفته تا گروه‌های علمی و ورزشی به سایر جوامع گسیل می‌نمایند تا با انتقال ارزش‌ها و فرهنگ خود به سرزمین‌های دیگر، افراد بیشتری را به سوی ایده‌های خود جذب کنند. روابط فرهنگی در دستگاه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل به جایگاهی ویژه ارتقا یافته است و دولت‌ها تلاش می‌کنند تا سیاست و روابط با یکدیگر را بر مبنای شناخت فرهنگی و ایجاد قرابت‌های فرهنگی بنا کنند.

امروزه، فرهنگ نقش مهمی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند. حکومت‌ها با پی بردن به اهمیت فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی تلاش می‌کنند تا با ارائه تصویری مناسب از اعتقادات، ارزش‌ها و فرهنگ ملی خود و تسخیر اذهان عمومی، پرستیژ و جایگاه بین‌المللی خود را ارتقا دهند. در واقع تحول اساسی معاصر در روابط بین‌الملل، جایگزینی قدرت فرهنگ بجای فرهنگ قدرت است. نگاهی به عملکرد قدرت‌های نوظهور مانند چین و ژاپن نیز مبین این است که در نظم جدید جهانی فرهنگ قدرت جای خود را به قدرت فرهنگ داده است. در این ارتباط، چین در تلاش است تا با ترویج توسعه صلح‌آمیز، افکار و اذهان را از تاریخ جنگ‌های نظامی خود پاک کند و صلح‌طلبی را به‌عنوان نماد فرهنگی چین رواج دهد.

از سوی دیگر با گسترش فن‌آوری‌های اطلاعاتی، دولت‌هایی که ظرفیت و توانایی ایجاد جذابیت و ترویج ارزش‌ها و فرهنگ‌های جهانی مذهبی یا اعتقادی را دارا هستند، به‌واسطه آن، به انتشار گسترده ارزش‌های فرهنگی خود می‌پردازند و از طریق نمادهای فرهنگی، در سایر جوامع اعمال نفوذ می‌کنند. همان‌طور که در جریان جنبش‌های اخیر خاورمیانه، به‌ویژه مصر، بسیاری بر نقش دولت‌های غربی و تلاش آنان در جهت انتشار ایده‌های لیبرال دمکراسی، آزادی‌خواهی و برابری طلبی در میان جوانان از این طریق، تاکید نموده‌اند.

بنابراین در جهان گسترده اطلاعات و فن‌آوری‌ها، که یک توثیت خشمگین می‌تواند انفجار خشم یک ملت و واکنش‌های جهانی را به دنبال داشته باشد، نقش رهبران سیاسی به‌عنوان کاربران دیپلماسی فرهنگی بسیار حائز اهمیت است. در دهه ۲۰۲۰ رهبران موفق دیپلماسی فرهنگی کسانی خواهند بود که بر ابزار فن‌آوری‌های نوین و مدیریت شبکه‌های اجتماعی و استفاده از ابزار دیپلماسی فرهنگی تسلط دارند. در رویکردهای جدید به قدرت و روابط بین‌الملل، نظریه‌پردازان دیپلماسی فرهنگی، چالش‌های عصر حاضر نظیر دموکراسی‌سازی در عراق، اختلافات تجاری میان آمریکا و چین و حتی مقابله با برنامه هسته‌ای ایران و گسترش تروریسم را با لنز هویت و فرهنگ راهبردی تعبیر و تفسیر می‌کنند. به این معنا که مثلاً حمله به عراق در پرتو دموکراسی‌سازی به دلیل غلبه فرهنگ لیبرالیسم ایالات متحده آمریکا و نظام بین‌الملل شکل گرفت یا معرفی برنامه هسته‌ای ایران به‌عنوان تهدید بین‌المللی به دلیل غلبه فرهنگ مبارزه علیه سلاح‌های هسته‌ای مطرح شد. نقش قدرت فرهنگ در تعیین روابط و نظم منطقه‌ای نیز قابل توجه است. نمونه بارز آن اتحادیه اروپا و عملکرد نسبتاً موفق آن از زمان تأسیس بوده است. بدون تردید، بدون تفاهم فرهنگی شکل‌گیری همکاری، صلح و نظم منطقه‌ای امکان‌پذیر نیست.

نهایت اینکه، باوجود تمام اظهارنظرهای موافق و مخالفی که در مورد فرهنگ و نقش آن در روابط بین‌الملل و همچنین رابطه آن با قدرت وجود دارد، آنچه همگان به آن باور و اذعان دارند این است که در عصر جدید روابط بین‌الملل، فرهنگ نقش متمایز، برجسته و قابل توجهی را در مسائل بین‌المللی، از همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گرفته تا ائتلاف‌های دوستی و دشمنی، ایفا می‌کند و کارکرد آن در تعیین میزان، نوع و کیفیت قدرت ملی جوامع در عرصه بین‌المللی به‌مراتب از ابزارهای مادی قدرت بیشتر و تعیین‌کننده‌تر است. همچنین در تعیین هنجارها و گفتمان‌های معنایی و تنظیم رابطه قدرت میان دولت‌ها و در تحلیل منازعات یا ائتلافات، همکاری‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای

یا بین‌المللی نقش فرهنگ نه تنها به هیچ وجه قابل اغماض نیست بلکه کار آیی آن به مراتب تعیین‌کننده‌تر از منابع مادی و نظامی قدرت است. بنابراین، جوامعی که با بکارگیری ابزارهای مناسب فرهنگی و از طرق گوناگون دیپلماسی فرهنگی و تبادل ارزش‌ها در برقراری روابط خود با دیگران بکوشند در عرصه بین‌المللی موفق‌تر خواهند بود.

منابع

الف- منابع فارسی

- آشوری، د. ۱۳۸۶، *تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ*، تهران: انتشارات آگه.
- احمدزاده، ر. و محمدصادق اسماعیلی. ۱۳۸۷، "فرهنگی شدن سیاست خارجی؛ رویکردی نرم افزارانه، در قدرت نرم، فرهنگ و امنیت" در *مجموعه مقالات همایش بسیج و قدرت نرم*، جلد ۳، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۴۱-۷۶.
- اشتریان، ک. ۱۳۸۶، "متغیرها و شاخص‌های ارتباطات بین‌المللی" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، تهران: الهدی، ۲۵-۲۴۱.
- افتخاری، ا. ۱۳۸۶، "تغییر در فرهنگ سیاست خارجی؛ بازیابی جایگاه فرهنگ در سطوح سه‌گانه سیاست خارجی در دوره پس از جنگ سرد" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی* تهران: الهدی، ۱۴۹-۱۱۹.
- افتخاری، ا. ۱۳۸۷، *قدرت نرم؛ فرهنگ و امنیت*، تهران: پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج، دانشگاه امام صادق.
- افتخاری، ا. ۱۳۸۸، *دیپلماسی نوین؛ رویکردی ایرانی در دیپلماسی عمومی نوین؛ قدرت نرم در روابط بین‌الملل*، تهران: دانشگاه امام صادق و دبیرخانه همایش عملیات روانی.
- افتخاری، ق. ۱۳۸۶، "جهانی‌شدن فرهنگ و دگرگونی‌های روابط بین‌الملل" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، تهران: الهدی، صص ۲۵-۱۷.
- البرزی، م. ۱۳۶۸، *ارزیابی تحول دیپلماسی در قرن ۲۰*، تهران: سفیر.
- پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات. ۱۳۹۰، *تقارب فرهنگ‌ها: رویکرد اسلامی- ایرانی (همایش -دی ۱۳۸۹)*، ویرایش مریم گلبازگیر، تهران.

پیچ، ر. ۱۳۸۶، "مبانی مابعدالطبیعی فرهنگ و اهمیت آن برای سیاست خارجی" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، ترجمه احمد رجبی، تهران: الهدی، ۲۷-

42

خانی، م. ح. ۱۳۸۴، "دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها"، در: *دوفصلنامه دانش سیاسی*، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۱۳۵-۱۴۸.

خانی، م. ح. ۱۳۸۶، "نقش فرهنگ و ابزارهای فرهنگی در طراحی و پیشبرد دیپلماسی (با تاکید بر سیاست خارجی ایالات متحده امریکا" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، تهران: الهدی، ۲۴۰-۲۲۵.

دسایی، ض. ۱۳۸۵، "سهم هنرمندان ایرانی در خطاطی اسلامی هند" در *مجموعه مقالات فرهنگی ۱ (ایران و هند)*، ویرایش علی دهگامی، تهران: الهدی، ۱۶۹-۱۵۶.

رضایی، ع. و قاسم ترابی، ۱۳۸۹، "تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های سیاست و روابط بین‌الملل"، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره سیزدهم، ۵۴-۸۲.

ریوز، ج. ۱۳۸۷، *فرهنگ و روابط بین‌الملل*، ترجمه محسن بیات، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

زهره‌ای، م. ۱۳۸۹، *درآمدی بر سایبر دیپلماسی و قدرت نرم در عصر جهانی شدن فرهنگ*، تهران: گاج. ستاری، ج. ۱۳۶۱، *نزاع بر سر قدرت فرهنگ در غرب*، تهران: توس.

سلیمی، ح. ۱۳۸۸، *فرهنگ گرایی جهانی شدن و حقوق بشر*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه

سیفی، ی. ۱۳۹۰، *جایگاه قدرت نرم در استراتژی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه (۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰)*، پایان نامه دفاع از کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

شفیعی، ن. و ف. رضائی. ۱۳۹۱، «نقد و ارزیابی سازه انگاری»، در *فصلنامه پژوهش‌های سیاسی*، شماره ۴، تابستان، ۶۳-۸۵.

صالحی امیری، ر. ۱۳۸۶، *مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی*، تهران: ققنوس.

صدیقی، ز. و تی. ان. دیواره. ۱۳۸۵، "تأثیر زبان فارسی بر زبان هندی (بنگالی - دکنی)"، ترجمه اسلم خان در *مجموعه مقالات فرهنگی ۱ (ایران و هند)*، ویرایش علی دهگامی، تهران: الهدی، ۱۱۱-126.

گورکر، ان. اس. ۱۳۸۵، "سهم هندوان در زبان و ادب فارسی" ترجمه علی رضا کاربخش در *مجموعه مقالات فرهنگی ۱ (ایران و هند)*، ویرایش علی دهگامی، تهران: الهدی، تهاجم فرهنگی،

۹۴-۱۱۰.

متقی، ا. ۱۳۹۱، *روند تحول قدرت نرم در سیاست خارجی امریکا*، تهران: ساقی.

- محروس، ع. ۱۳۹۰، "بعد دینی در مطالعه روابط بین‌الملل" ترجمه وحید مرادی در *روابط بین‌الملل، رویکردی دینی و تمدنی*، تهران: دانشگاه امام صادق، 91-167.
- محسنیان‌راد، م. ۱۳۸۶، "تحولات جهانی شدن و آینده ارتباطات میان فرهنگی" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، تهران: الهدی، 43-81.
- مصفا، ن. ۱۳۸۶، "نقش سازمان‌های غیردولتی در روابط فرهنگی بین‌المللی" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، تهران: الهدی، 396-414.
- ملیسن، ژ. و همکاران. ۱۳۸۸، "دیپلماسی عمومی نوین؛ از تئوری تا عمل" در *دیپلماسی عمومی نوین؛ کاربرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل*، ترجمه سید محسن روحانی و رضا کلهر تهران: دانشگاه امام صادق و دبیرخانه همایش عملیات روانی.
- موکو، س. و تامپسون، ک. ۱۳۷۴، "دیپلماسی فرهنگی"، ترجمه محمد علی شعاعی، در *آشنایی با مفاهیم فرهنگ و روابط فرهنگی*، ویرایش هوشنگ فرخجسته و ناهید فرشادمه‌ر، تهران: مرکز مطالعات تحقیقات فرهنگی بین‌المللی، 71-87.
- میردار، ش. ۱۳۸۳، "کارکردهای تربیت بدنی و ورزش در گفتگوی تمدن‌ها"، در *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها از منظر جوانان*، تهران: الهدی، 107-118.
- نای، ج. اس. ۱۳۸۷، *قدرت در عصر اطلاعات از واقع‌گرایی تا جهانی‌شدن*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نای، ج. رابرت پاپ و دیگران. ۱۳۹۲، *قدرت و موازنه نرم در سیاست بین‌الملل*، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ندوشن، م. ۱۳۷۱، *فرهنگ و شبه فرهنگ*، تهران: بزدان.
- نقوی، ح. ۱۳۸۵، "جشن نوروز در پاکستان و هند" در *مجموعه مقالات فرهنگی ۱ (ایران و هند)*، ویرایش علی دهگای، تهران: الهدی، 172-184.
- نقوی، ع. ۱۳۸۵، "سیری در اندیشه‌های اسلامی معاصر هند، سید جمال‌الدین اسدآبادی" در *مجموعه مقالات فرهنگی ۱ (ایران و هند)*، ویرایش علی دهگای، تهران: الهدی، 1-71.
- نوروزی، ح. ۱۳۸۶، "ایران و رژیم‌های بین‌المللی مبادلات فرهنگی" در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، تهران: الهدی، 363-394.
- هام، پ. ۱۳۸۸، "قدرت، دیپلماسی عمومی، صلح و آرامش آمریکایی"، ترجمه سید محسن روحانی و رضا کلهر در *دیپلماسی عمومی نوین؛ کاربرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل*، تهران: دانشگاه امام صادق و دبیرخانه همایش عملیات روانی.
- همایون، م. ۱۳۸۶، "جهانگردی در جمهوری اسلامی ایران: میان اقتصاد و فرهنگ"، در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست خارجی*، تهران: الهدی، 329-361.

هوکینگ، ب. ۱۳۸۸، "بازاندیشی در دیپلماسی عمومی نوین"، ترجمه سید محسن روحانی و رضا کلهر، در *دیپلماسی عمومی نوین: کاربرد قدرت نرم در روابط بین‌الملل*، تهران: دانشگاه امام صادق و دبیرخانه همایش عملیات روانی

ونت، ا. ۱۳۸۴، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت خارجه.

یاسوشی، و. و کانل، د. م. ۱۳۸۹، *آموزش عالی، فرهنگ عامه قدرت نرم*، ترجمه سید محسن روحانی، تهران: دانشگاه امام صادق

ب- انگلیسی

- Akmehmet, M.H. 2011, "Soft and Normative Power : The Importance and Power of Attraction in International Politics and Economics" Washington, DC: The International Symposium on Cultural Diplomacy (May 18-21, 2011).
- Baldwin, D.A. 2007, "Power and International Relations in Walter Carlsnaes", Thomas Risse, and Beth A. Simmons (Eds.), *Handbook of International Relations*, London:SAGE, 273-297.
- Berenskoetter, F. 2007, "Thinking about power", In F. Berenskoetter & M. J. Williams (Eds.), *Power in World Politics*, New York: Routledge, 1-22.
- Cooper, R. 2004, "Hard Power, Soft Power and the Goals of Diplomacy", *American Power in the 21st Century*, 167-180.
- Cummings, M. C. 2003, *Cultural Diplomacy and the US Government: A Survey*, Washington DC: Center for Arts and Culture.
- Einbinder, M. 2013, *Cultural Diplomacy Harmonizing International Relations through Music*, M.A. Thesis, New York University: Gallatin School of Individualized Studies.
- Eriksen, Th. & Neumann, I. B. 1993, "International relations as a cultural system", *Cooperation and Conflict*, 28(3), 233-264.
- Grieco, J. M. 2007, "Structural realism and the problem of polarity and war", In F. Berenskoetter & M. J. Warren (Eds.), *Power in World Politics*, New York: Routledge, 64-82.
- Huntington, S. P. 1993, "The Clash of Civilization?", *Foreign Affairs*, 72:3, doi:10.2307/1252166.
- Iriye, A. 2009, *Power and Culture: The Japanese-American War, 1941-1945*, Cambridge: Harvard University Press.
- Kang, H. 2013, *Reframing Cultural Diplomacy: International Cultural Politics of Soft Power and the Creative Economy*, Dissertation for Phd., King's College London: Culture, Media & Creative Industries, 1-14.
- Karacasulu, Nilüfer
- Karacasulu, N. and Elif Uzgören. 2007, "Explaining Social Constructivist Contributions To Security Studies". *Perceptions*, (Summer-Autumn), 27-48.

۴۰



- Lantis, J. S. 2006, "Strategic Culture: From Clausewitz To Constructivism", Washington, DC.
- Lemke, D. 2010, "Dimensions of Hard Power: Regional Leadership and Material Capabilities", *Regional Leadership in the Global System: Ideas, Interests and Strategies of Regional Powers*, (September 2008), 31–50.
- Morgenthau, H. J. 1973, *Politics among nations: the struggle for power and peace*, New York: Random House.
- Nye, J. S. 2006, *Soft Power, Hard Power and Leadership*, 1–23, Retrieved from http://www.hks.harvard.edu/netgov/files/talks/docs/11_06_06_seminar_Nye_HP_SP_Leadership.pdf.
- Nye, J. S. 2007, "Notes for a soft-power research agenda", In F. Berenskoetter & M. J. Williams (Eds.), *Power in World Politics*, Oxon: Routledge, 162–171.
- Pallaver, M. 2011, *Power and Its Forms : Hard, Soft, Smart*, M.A. Thesis in International Relations, London: The London School of Economics and Political Science.
- Reeves, J. 2004, *Culture and International Relations*, New York: Routledge.
- Rösch, F. J. 2011, Hans J. Morgenthau, the " marginal man " in International Relations, A "Weltanschauungsanalyse " , Dissertation for Phd. In Philosophy, London: Newcastle University, School of Geography, Politics, and Sociology
- Said, A. 2012, "Uprising in Egypt: America in the Egyptian revolution", SSRC, Retrieved from <http://blogs.ssrc.org/tif/category/uprising-in-egypt/> 16.07.2012.
- Schmidt, B. C. 2007, "Realism and facets of power in international relations", In F. Berenskoetter & M. J. Williams (Eds.), *Power in World Politics*, New York: Routledge, 43–63.
- Schneider, C. P. 2005, "Culture Communicates: US Diplomacy That Works", In J. Melissen (Ed.), *The New Public Diplomacy, The New Public Diplomacy Soft Power in International Relations*, Hampshire: Palgrave macmillan, 147–168.
- Wilson, E. J. 2008, "Hard Power, Soft Power, Smart Power", *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, doi:10.1177/0002716207312618.